

پژوهش در تاریخ، سال سیزدهم، شماره ۳۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۵

افسانه شیرین در منابع سریانی. هشداریه علیه مناسبات دین و سیاست (قیصر - پاپی)؟^۱

یان ژلازنی^۲

ترجمه: خندان گردان^۳

چکیده

چرا مسیحیت سریانی یک کلیسای سلطنتی نبود؟ چرا وارد رابطه با صاحبان قدرت نشد؟ پاسخ این پرسش‌ها را می‌توان با بررسی اوضاع سیاسی جامعه مسیحیان سریانی توضیح داد. فکر می‌کنم یکی از دلایل این موضوع، تجربیات بدی بود که در عصر خسرو دوم حاصل شد.

واژگان کلیدی: شیرین، منابع سریانی، خسرو پرویز، ساسانیان، مسیحیت.

^۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Żelazny, J., 2010. The legend of Shirin in Syriac sources. A warning against caesaropapism?. *Orientalia Christiana Cracoviensia*, 2, pp.121-134.

^۲. استاد مرکز آموزش عالی کلیسایی ژان پل دوم در کراکوف: jan.zelazny@upjp2.edu.pl.

^۳. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان، دانشگاه تهران: kh.gordan@ut.ac.ir.

داستان خسرو دوم

زندگی خسرو دوم ساسانی یا خسرو پرویز، داستانی پرفرازونشیب است. اگرچه خسرو پرویز بعدها یکی از شاهان قدرتمند ایران و تداعی‌گر اقتدار باستانی این کشور شناخته شد، اما از همان لحظه به سلطنت رسیدن با مشکلات زیادی روبرو بود. اینکه خسرو پرویز چطور قدرت را به دست گرفت، امروز مبهم است. وی همانطور که در دربار ایران متداول بود با کودتا به سلطنت رسید. شورش از جایی شروع شد که هرمزد چهارم، پدر خسرو پرویز، کوشید یکی از فرماندهانش به نام بهرام چوبین را برکنار کند. این اقدام واکنش شدید بزرگان ایران را برانگیخت. مشخص نیست که آیا خسرو در این توطئه دست داشته است یا نه؟ با این حال، خسرو را همان بزرگانی که علیه پدرش قیام کرده بودند، به شاهی برداشتند. اندکی بعد، هرمزد چهارم به طرز مشکوکی در زندان درگذشت. طبری مورخ عربی نویسنده معتقد است که خسرو پرویز از شورش بی‌خبر بوده است. با این حال، تاریخ طبری چندین قرن بعد، در زمانی که افسانه شاه، دیگر در ضمیر مردم ریشه دوانیده بود، تألیف شده است. به نظر می‌رسد که یک مورخ یونانی به نام ثوفیلاکت سیموکاتا، با این وقایع آشناتر بوده و در آثار خود ادعا کرده است که خسرو از این نقشه اطلاع داشته است. خسرو دوم، که بعدها «پرویز یا همیشه‌پیروز» لقب گرفت، بلافاصله پس از تاجگذاری برای حفظ تاج و تختش، به دردر افتاد. در این زمان، بهرام چوبین، که گفته می‌شود نسبش به پادشاهان اشکانی می‌رسید، خود را شاه خواند و در جنگ تیسفون که میان این دو درگرفت، خسرو مغلوب شد. وی از ترس به زندان افتاد و کشته شدن، مجبور شد به سرزمین‌های امپراتوری روم شرقی بگریزد. محل اقامت وی در این دوران، هنوز جای سوال دارد؛ شهرهای زیر در منابع تاریخی ذکر شده‌است: دارا، هیراپولیس (همراه با دومیتیان

ملطیه‌ای، اسقفی که از اقوام موریس بود) و ادسا. همچنین احتمال دارد که خسرو از ترس ترور، مرتباً محل زندگی خود را تغییر می‌داده‌است. خسرو خود را تسلیم حمایت موریس، امپراتور روم کرد (۵۹۱م) و شروع به تبادل نامه با او کرد و پیشنهاد امتیازات ارضی (پس دادن حاکمیت بر میانرودان و نصیبین؛ برگرداندن مرزها به وضعیت پیش از شکست یولیانوس مرتد) داد و در عوض، از امپراتور موریس خواست تا به وی در به‌دست‌آوردن مجدد تاج‌وتختش کمک کند. پیشنهاد مشابهی توسط بهرام، که خود را در ۹ مه ۵۹۰م شاه ایران اعلام کرده بود، ارائه شد. به گفته ثئوفیلاکت، استدلال‌های خسرو به دلیل اشاره‌ای که به مشروعیت خود برای تاج‌وتخت کرد، پیروز شد. مورخان معتقدند قاطعیت این استدلال بود که کفه ترازو را به نفع شاه بی‌تاج‌وتخت برگرداند. امپراتور موریس تصمیم گرفت از خسرو به عنوان وارث قانونی تاج‌وتخت حمایت کند. امپراتوری بیزانس از شاه تبعیدی پشتیبانی مالی و نظامی کرد.

مریم و شیرین

فردوسی و سایر نویسندگانی که خدای نامک‌ها و رویدادنامه‌های قرن هفتم میلادی را منبع خود قرار داده‌اند، متفق هستند که خسرو پرویز در طول مدت اقامتش در هیراپولیس، با دختری مسیحی به نام شیرین ازدواج کرده‌است.

شیرین را از اهالی خوزستان (در جنوب غربی ایران، به نقل از سبئوس) یا شهر کوفه (در شمال عراق) دانسته‌اند. بنا به رویدادنامه سریانی،^۱ خسرو پرویز هنگامی که تحت حمایت امپراتور بیزانس زندگی می‌کرد، با دو نفر ازدواج کرد. نام یکی از آنها

^۱. Die von Guidi herausgegebene syrische Chronik, übersetzt und commentiert von T. Nöldeke, Wien 1893, p. 10 (Sitzungsberichte Kaiserliche Akademie der Wissenschaften in Wien, 128).

مریم بود که نام دختر موریس، امپراتور وقت بیزانس بود.^۱ خسرو توانست با حمایت مالی و به کمک لشکری که امپراتور در اختیارش قرار داد و نارسس سردار رومی، فرماندهی‌اش را بر عهده داشت، به سرزمین خود بازگردد. فرماندهی یونانی به نام ماداب، توانست بهرام چوبین را در نبردی شکست دهد و خسرو را قادر ساخت که پیروزمندانه وارد پایتخت شود و خانواده خود، مشتمل بر کودکان و همسرانش(؟)، از جمله شیرین را نیز به همراه ببرد. پژوهشگرانی که نوشته‌های او اگریوس را بررسی کرده‌اند، مدعی می‌شوند که خسرو در جریان همین واقعه با شیرین ازدواج کرده‌است. در هنگام جشن‌هایی که به مناسبت پیروزی شاه، در سال ۵۹۱ م برگزار شد، معاهده صلحی با امپراتور بیزانس بسته شد. بنابه سنت ایرانیان، جشن تاجگذاری و غلبه بر غاصب، فرصتی بود تا خسرو به طرفدارانش پاداش دهد و مخالفانش^۱ را به جزا برساند.

به استناد نامگذاری‌ها و پاداش‌های اعطا شده در این جشن، می‌توان نتیجه گرفت که بازگشت شاه به تیسفون، با آغاز دوره حمایت از مسیحیان همراه بوده است. البته خسرو پرویز نخستین پادشاهی نبود که از پیروان مسیح حمایت می‌کرد. برخی پژوهشگران معتقدند که پدر وی، هرمزد چهارم نیز از اقلیت‌های مختلف کشور حمایت می‌کرد و با مخالفت بزرگان روبرو می‌شد که طرفدار آیین اصلی ایرانیان، دین زرتشتی بودند. این امر احتمالاً در خلع او از سلطنت و مرگ وی تأثیرگذار بوده است.

^۱. W. Baum, Shirin. Christian, queen, myth of love. A woman of late antiquity. Historical reality and literary effect, Piscataway 2004, pp. 26–30.

هیچ پایه و اساسی در تایید این افسانه وجود ندارد زیرا امپراتور دختری به سن ازدواج نداشت. بعلاوه بعید است امپراتور رضایت دهد که دخترش با یک کافر ازدواج کند. ادعاهای تعمید یافتن شاه تنها قصه و حکایت است. به همین دلیل است که این گزارش باید رد شود، گرچه چندین تاریخنگار باستان، از جمله طبری، رویدادنامه دیونیزیوس تل محری، یا رویدادنامه سریانی به آن اشاره کرده‌اند.

^۱. بنابه نوشته طبری؛ اغلب این افراد، یهودیانی بودند که از پرشماری عیسویان در دربار ناراضی بودند.

چنانکه زمینه سقوط هرمزد چهارم را فراهم کرد و یکی از عوامل حیاتی کودتای بهرام چوبین بود که با ادعای دفاع از سنت برآمد. با این حال، خسرو از زمان بازگشت به تخت سلطنت، حمایت بیشتری از نمایندگان کلیسای شرق، که شیرین هم عضوی از آن بود، نشان داد. شاه برخی از مناصب مهم مدیریتی را به آنها اعطا کرد و خود را در حلقه‌ای از درباریان مسیحی قرار داد. با وجود این، وی از همکاری با سلسله مراتب کلیسا خودداری کرد. یسوع یهب اول، جاثلیق قدیمی که از بهرام چوبین حمایت می‌کرد و حاضر نبود از بازگشت یکی از اعضای خاندان ساسانی استقبال کند، تصمیم گرفت صبر نکند تا شاه به پایتخت برسد، محافل قدرت را ترک کرد و به عربستان گریخت. همکاری‌هایی بین شاه و کلیسا آغاز شد که هماهنگی آن به دست خسرو یا شخصی نزدیک به وی و خارج از سلسله مراتب کلیسا، صورت گرفت. این نقش را به طور سنتی به شیرین نسبت می‌دهند.

اولین اشاره به شیرین - تاریخ صلیب راس العینی

نام شیرین برای اولین بار در اسناد اوآگریوس اسکولاستیکوس^۱ و ثئوفیلاکت، در خلال ذکر هدایای شاه به عبادتگاه سرگیوس قدیس در رصافه، آورده شده است. هر دو نویسنده همچنین ادعا می‌کنند که شیرین از امپراتوری بیزانس آمده است. این دو نویسنده دو واقعه جداگانه را شرح می‌دهند که به سرعت در پی هم رخ داد.

واقعه نخست مربوط به اهدای دو صلیب به عبادتگاه است. یکی از این دو صلیب، هدیه تئودورا (ژوستینین؟) بود که توسط خسرو انوشیروان (پدر بزرگ خسرو پرویز) از رصافه ربوده شده و شامل بخشی از صلیب مقدس بود. صلیب دوم به

¹. Evagrius Scholasticus, Book 6, Chapter XXI, 276f.

نشانه قدردانی جهت کشته شدن یکی از دشمنان شاه، اهدا شد. این هدیه به عنوان نذر، طبق فرمول «به تو می‌بخشم تا به من ببخشی» اهدا می‌شد که در آن زمان بسیار محبوب بود. نکته قابل توجه این است که هدیه مذکور، به عنوان شکرگذاری برای یک قتل، اهدا شد که نشان می‌دهد فلسفه پادشاه ایران چقدر از مسیحیت (واقعی) به دور است.

هدیه دوم، صلیبی دیگر به همراه یک هدیه نقدی، از طرف شاهنشاه بود که وضع حمل آسانی برای شیرین از خدا مسئلت داشت. این اتفاق قبل از سال ۵۹۲ م رخ داد. وقتی سرگیوس قدیس، دعای شاه را اجابت کرد، خسرو پرویز سال بعد هدیه دیگری فرستاد - سنگی به نشانه شکرگذاری برای تولد پسر شاه. این اطلاعات ممکن است مربوط به نوشته‌های دیگر ثوفیلاکت باشد که با گزارش سایر نویسندگان متفاوت است. یعنی ثوفیلاکت ادعا کرده‌است که خسرو دوم، علاوه بر تقدیم هدایا به سرگیوس قدیس، با شیرین مسیحی، به طور رسمی ازدواج کرد. همسر ادعایی دیگر شاه، مریم، در هیچ سندی که مربوط به این وقایع باشد ذکر نشده است. توجه داشته باشید که ماجرای مریم و درگیری ادعا شده بین دو همسر شاه، هر دو مسیحی، برای اولین بار در منابع مسیحی که قدمت آنها به حدود قرن هشتم برمی‌گردد، ذکر شده است (رویدادنامه سریانی و رویدادنامه سيعرت). داستان ازدواج شاه با مریم عمدتاً با نوشته‌های بطریق ائوتیکیوس انطاکیه‌ای از قرن دهم همراه است، که داستان تعمید خسرو دوم را نوشته است. (زیرا موریس امپراتور بیزانس به ازدواج دخترش و یک کافر، رضایت نمی‌داد بنابراین، شاه به آیین مسیحیت درآمد.)

انتخاب جاثلیق جدید

در سال ۵۹۶م، پس از وفات یسوع یهب اول در حیره (همانطور که بالاتر ذکر شد، او از خسرو پرویز گریخت و تحت حفاظت پادشاه عرب مسیحی از خاندان لخمی^۱ ساکن شد.) اسقف‌ها به قصد انتخاب جاثلیق جدید در کاخ شیرین در تیسفون جمع شدند. اما شاه به آنها دستور داد تا سبریشوع را، که راهبی هفتادودو ساله بود به این مقام برگزینند. هنوز مشخص نیست که دلیل این انتخاب چیست. در برخی از روایت‌های بعدی گفته می‌شود که شاه، در رویای صادقه‌ای سبریشوع را دیده بود که پیروزی شاه را در غلبه بر شورش یکی از نزدیکان وی پیشگویی می‌کند.^۲ بدون شک بسیاری از اسقف‌ها با انتصاب سبریشوع موافق نبودند. نه به این دلیل که وی راهب بود، چه در واقع، همه اسقف‌های کلیسای آسوریان شرقی راهب بودند حتی اگر تنها ظاهراً و فقط به دلیل برگماشته شدن، در صومعه اقامت داشتند. سبریشوع به سرسختی مشهور بود. انتصاب وی مغایر منافع آینده کلیسای شرق بود. این کار، امکان اعمال قدرت بر کلیسا را دودستی به دربار تقدیم می‌کرد. با این حال، اسقف‌ها با اکراه این راهب را که به زهد معروف بود و از جنس مردم بود، به عنوان جاثلیق جدید تیسفون، معرفی کردند. وی از محبوبیت و احترام زیادی نزد مردم برخوردار بود. با این حال، وی از نظر اعضای عالی نظام روحانیت، لیاقت دریافت بالاترین مقام کلیسایی را نداشت. سبریشوع تا زمان مرگش یعنی سال ۶۰۴م جاثلیق بود و سعی داشت تعادل را بین حیات کلیسا و خواسته‌های شاه برقرار کند، که کاری بس دشوار بود. در این موضوع دو عامل دخیل هستند که باید به دقت بررسی شوند. نخستین تصمیم بطریق جدید، ابراز

^۱. در متن غسانی ذکر شده است. مترجم

^۲ نسخه دیگری از این روایت، به پیشگویی پیروزی شاه بر بهرام چوبین اشاره دارد.

سپاسگزاری از پادشاه و گنجاندن شاهنشاه - که از دید کلیسا کافر بود - در دعا‌های رسمی کلیسا بود.^۱

بازگشت خسرو پرویز آغاز یک دوره جذاب صلح بین دو امپراتوری بود که تا زمان قتل امپراتور موریس به دست فوکاس ادامه پیدا کرد. روابط این دو کشور در این دوره احیا شده بود. روابط بین بازرگانان و سیاستمداران هر دو امپراتوری نزدیکتر و پیشرفته‌تر و تبادل اقتصادی و اطلاعات پر رونق بود. آمیزش فرهنگی نیز به وقوع می‌پیوست. هنگامه آرامش و ترمیم مجدد هر دو کشور بود، به ویژه سوریه رومی که در حمله خسرو انوشیروان ویران شده بود. اسقف‌ها اغلب به عنوان فرستاده، به مأموریت‌های دیپلماتیک اعزام می‌شدند: اسقف ماروتا نماینده امپراتوری بیزانس در دربار ایران و میلاس از سنا نماینده ایران در قسطنطنیه بود.

جنگ با امپراتوری بیزانس

در سال ۶۰۲ م، مقرر شد ارتش بیزانس در طول زمستان در آن سوی دانوب بماند، این دستور منجر به آغاز شورشی به فرماندهی فوکاس شد که در جریان آن، لشکریان روم علیه امپراتور برخاستند و به پایتخت حمله کردند. موریس و پنج پسرش را دستگیر کرده و به قتل رسانیدند. خسرو این کودتا را بهانه‌ای برای ازسرگرفتن جنگ علیه امپراتوری بیزانس قرار داد. سپاهیان وی به سرعت به سوریه و فلسطین حمله و آنجا را غارت کردند. با وجود اینکه هراکلیوس، پسر نایب‌السلطنه روم در آفریقا، عاقبت در

^۱. Das Buch der Synhados, oder, Synodicon orientale. Die Sammlung der Nestorianischen Konzilien, zusammengestellt im neunten Jahrhundert. Nach der Syrischen Handschrift, Museo Borgiano 82, der Vatikanischen Bibliothek, übersetzt und erläutert, mit kritischen und historischen Anmerkungen, Namen- und Sachregistern [von] O. Braun, Amsterdam 1975, p. 296.

سال ۶۱۰ م موفق شد شورش فوکاس منفور را خاتمه دهد و بر تخت امپراتوری بیزانس بنشیند، خسرو همچنان دست از جنگ نکشید. به نظر می‌رسید که سرانجام رویای احیای شاهنشاهی هخامنشی، امپراتوری پارسی، تحقق یابد. خسرو پرویز مصر را فتح کرد، سپاهیان‌ش به قصد تصرف قسطنطنیه به آنسو لشکر کشیدند و آوارهای اروپایی هم استان‌های دانوب را غارت می‌کردند. با وجود این، هراکلیوس تصمیم به بازسازی و اصلاح نیروهای نظامی گرفت و از شمال به سرزمین ایرانیان وارد شد و به قلمرو پارس و ماد و نواحی اطراف آن تاخت و آنجا را یکسره ویران کرد. شاهنشاهی از نفس افتاده ایران که به قسطنطنیه حمله کرده و سوریه را زیر نگین داشت، همزمان در قلمرو خود شکست خورد.

از دید این مطالعه، این مرحله از جنگ یعنی هنگامی که شاه، سرزمین‌های مسیحی‌نشین را ضمیمه قلمرو خود کرد بسیار مهم است زیرا وی با این چالش روبرو شد که چه سیاست مذهبی‌ای در مناطق جدید در پیش بگیرد. اولین قدم، آشکار بود - اسقف‌های امپراتوری بیزانس باید برکنار می‌شدند. تلاش‌های بعدی شاه شبیه تلاش‌های امپراتوران روم، جانشینان کنستانتین بود. اولین امپراتور مسیحی تلاش کرد تا همه پیروان مسیح را در یک بدنه واحد متحد کند که توسط کنستانتین به عنوان روحانی اعظم، به راحتی کنترل شود. شاهنشاه نیز برنامه‌های مشابهی داشت. اگرچه تلاش‌های خسرو برای اتحاد کلیسای ارمنستان و کلیسای مصر در ابتدا موفقیت‌آمیز بود (برخی ادعا می‌کنند که این امر به دلیل دور بودن این دو جامعه از یکدیگر و مشترک بودن منشا هر دو در جنبش تک‌طبیعت‌گرایی "مونوفیزیتسم" است)، وی بعدها با مشکلات جدی‌ای مواجه شد. اوضاع به خاطر تغییر ایمان شیرین از کلیسای آسوریان

شرق (اصطلاحاً کلیسای نسطوری) به کلیسای تک طبیعت گرایانه انطاکیه (معروف به کلیسای یعقوبی)، پیچیده تر شد.

دوره دستیابی به موفقیت ۶۰۹ تا ۶۱۱ م

اگرچه اصل تغییر در فاصله سال‌های ۶۰۹ تا ۶۱۱ م (قبل و بعد از تسخیر بیت المقدس) رخ داده است، اما ریشه این وقایع به دوره‌ای بسیار پیشتر برمی‌گردد. پس از تصرف اورشلیم توسط سپاهیان ایرانی، قرار بود روایت ملکه‌ای که صلیب مقدس را در کاخش نگهداری می‌کند و حامی تک‌طبیعت‌گرایی است، موقعیت او را در میان همه پیروان مسیح تحکیم کند. ملکه‌ای که یادگار مورد احترام همه مسیحیان را گرامی می‌داشت، قرار بود نمادی از وحدت مسیحیت باشد. نقش وی در وقایعی که پس از تصرف اورشلیم توسط شاهنشاهی ایران رخ داد، از این هم ناواضح‌تر است. پادشاهی خسرو پرویز مقارن با زمانی بود که اولین آزار و شکنجه ظالمانه مسیحیانی که حاضر نشدند بر سیاست‌های مذهبی شاهنشاه صحنه بگذارند شروع شد و نقش شیرین در این وقایع همچنان نامشخص است. زندگی نامه شهیدان نسطوری به زبان آسوری (سریانی شرقی)، شیرین و جبرائیل پزشک دربار را در این وقایع مقصر می‌داند و احتمالاً همین اثر، سوءظن‌های دیگر را در میان سایر مسیحیان ایجاد کرده است.

مرگ خسرو دوم

در ۱۲ دسامبر ۶۲۷ م، هراکلیوس در نبرد نینوا، سپاهیان ایران را شکست داد و به تیسفون راه یافت. پایتخت و کاخ‌های شاه را غارت کرد. در همین احوال، در ماه فوریه، امپراتور باخبر شد که در ایران کودتا شده است، که البته در این کشور چیز تازه‌ای نبود. شاه به زندان افتاده و پسرش، شیرویه، تاج‌گذاری کرده بود. ثئوفانس می‌نویسد

خسرو پرویز پس از آن شکست، تصمیم گرفت مردانشاه، پسر شیرین را به عنوان جانشین خود تعیین کند. این برنامه‌ها موقعیت شیرویه، پسر بزرگتر خسرو را به خطر انداخت و او که با نارضایتی و دلسردی روبرو شد، علیه پدرش قیام کرد. شیرویه خسرو را به زندان انداخت و همه برادرانش را در حضور پدر به قتل رساند.^۱ وی در ۲۴ فوریه ۶۲۸م با نام قباد دوم بر تخت نشست، زندانیان رومی را آزاد کرد و پیشنهاد صلحی داد مبنی بر اینکه مرزهای امپراتوری را به مرزهای قبل از حمله پدرش بازگرداند. او همچنین بقایای صلیب راستین را بازگرداند. قباد دوم چند روز پس از تاج گذاری، در ۲۸ فوریه، پدرش را به مخالفان وی، بستگان کسانی که توسط خسرو محکوم به مرگ شده بود، تحویل داد. خسرو دوم اینگونه درگذشت. در این توطئه، به ویژه فرزندان یزدین وزیر دارایی، که توسط خسرو به مرگ محکوم شده بود، نیز شرکت داشتند (پسران یزدین بودند که شیرویه را آزاد کردند، کودتا را سازماندهی کردند و سرانجام در قتل خسرو دست داشتند).^۲ یزدین یک مسیحی آسوری بود که در ابتدا از پشتیبانی شاه برخوردار بود، اما بعدتر در زمانی که شاهنشاه، تحت تأثیر همسرش، تصمیم گرفت تمام گروه‌های مسیحی را تحت لوای یک کلیسای واحد و یک حاکم غیرمذهبی درآورد، به دلیل وفاداری‌اش به کلیسای آسوریان شرق برکنار و کشته شد. مسیحیان شرق بلافاصله برای انتخاب جانشین جدید، گرد هم آمدند. بابای کبیر، رئیس موثر کلیسای شرق در این زمان، انصراف داد و اسقف‌ها یشوع یهب دوم را انتخاب کرده و به تخت نشاندند. در همان زمان، یعقوبی‌ها در تکریت اسقف جدیدی را به مقام مطران که پس از مرگ ساموئل برای چندین سال متروک مانده بود، منصوب کردند.

^۱. Al-Tabari, History, p. 328f.

^۲. Thomas of Marga, Book of Governors, p. 11f.

کودتا نتوانست نظم و آرامش را در آن شاهنشاهی - جنگ زده برقرار کند. امتیازاتی که قباد دوم داده بود نتوانست باعث محبوبیتش شود. شاهان یکی پس از دیگری به قدرت می‌رسیدند. قباد دوم در سپتامبر ۶۲۸م درگذشت و تاج و تخت به پسر خردسالش، اردشیر دوم رسید که توسط شهربراز سرنگون شد. شهربراز هم به نوبه خود توسط پوران، دختر خسرو پرویز (تابستان ۶۳۰م) از قدرت برکنار شد. بنابر افسانه‌ها، شیرین در این زمان درگذشت، طبق یک افسانه مسیحی، شیرین به جرم مسموم کردن قباد دوم کشته شد.^۱ یا به گفته منابع عربی برای جلوگیری از بی‌آبرویی و ازدواج با قباد دوم، بر سر آرامگاه خسرو خودکشی کرد. ملکه پوران فقط یک سال سلطنت کرد. سپس قدرت به یزدگرد سوم رسید که یکی از نوه‌های خسرو پرویز بود.

بنابه تاریخ طبری، کسی که نوه خسرو پرویز را نجات داد شیرین بود. این داستان سرشار از الگوهای تکرارشونده افسانه‌ای است. پیشگویی شده بود که مرگ شاه به دست فرزندان خودش خواهد بود. بنابراین، خسرو دوم فرزندان خود را از ازدواج منع کرد. لطفاً توجه داشته باشید که مرد جوان مجرد در جامعه ایرانیان از احترامی برخوردار نبود. شیرین به یکی از پسران شاه، به نام شهریار، التفات داشت و به او اجازه داد مخفیانه با یکی از ندیمه‌هایش ازدواج کند. ملکه که از این ازدواج مطلع بود، شهریار و پسرش یزدگرد سوم را از خشم شاهنشاه نجات داد و یزدگرد سوم بعدها آخرین پادشاه ایران شد.

^۱. Version of Isho Yahba II and The Chronicle of Seert.

تولد افسانه

بگذارید عنوان این مطلب را، که شاید گمراه کننده باشد توضیح دهم. افسانه شیرین در منابع غیرسریانی متولد شد. شخصیت شیرین بیشتر توسط نویسندگان و مورخان بسیار بااستعداد عربی نویسنده، از جمله طبری، توصیف شده است. نوشته‌های فارسی، و به ویژه شاهنامه، یا کتاب پادشاهان، حماسه فردوسی شاعر ایرانی، به محبوبیت افسانه شیرین کمک بسیاری کرد. در دوران مدرن، گوته ابیات زیبایی به افسانه شیرین افزود. همه منابع، از خارج از دایره مسیحیان سریانی سرچشمه می‌گیرند. چرا؟ بگذارید دلایل این امر را ارائه دهم.

ترس از مناسبات دین و سیاست (قیصر - پاپی)؟

ما اکنون به سوال اصلی کلیساشناسی رسیده‌ایم. نوشته‌هایی که تاریخ آنها به دوران پادشاهی خسرو پرویز برمی‌گردد سرشار از ستایش شیرین است. نامه‌هایی که در زمان جاثلیقی سبیشوع یا پس از آن در محافل سریانی غربی نوشته شده‌اند شیرین را «ملکه ما» می‌نامند. نوشته‌هایی هم که در زمان‌های حمایت ملکه از گروه خاصی از مسیحیان و فقط در یک جامعه خاص نوشته شده‌اند، به همین صورت است. این مسیحیان نسبت به ملکه احساس ارادت می‌کردند و به خوبی درباره او صحبت می‌کردند. با این حال، نخستین بار باوم^۱ در داستان خود در مورد شیرین اشاره کرد که مسیحیان سریانی نماینده هر دو کلیسای آسوری و کلیسای سریانی غربی، در نوشته‌های بعدی خود، نسبتاً خوددارانه‌تر در مورد شیرین صحبت کرده‌اند.

^۱. W. Baum.

اجازه بدهید منابع را نام ببریم. در مورد شیرین در یادبودنامه‌های کلیسایی و در زندگینامه مقدسین دوره شاهنشاهی ساسانی صحبت شده است، که در آنها تصویر ملکه، مثبت است. همین امر در مورد نویسندگان کلیسای آسوریان در زمان اختلاف بر سر حنا (حدود ۶۰۲م) صدق می‌کند. منابع متأخرتر، اما همچنان مربوط به همان دوره، مانند زندگینامه سبریشوع جاثلیق، بسیار محتاطانه‌ترند و از تعریف و تمجید اجتناب می‌کنند و اتفاقاً داستان‌هایی که از شیرین نام می‌برند به طور محسوسی خوددار و کم‌حرف هستند. نویسندگان این آثار در واقع داشتند حقایقی را افشا می‌کردند که ممکن است نکاتی منفی در مورد همسر پادشاه بیان کنند. از این طریق است که ما در مورد پزشک سلطنتی و همچنین عصبانیت و تدمزاجی ملکه مطلع می‌شویم.

در نوشته‌های بعدی، نگرش مسیحیان سریانی نسبت به شیرین بسیار دوپهلوتر شد. در زندگی‌نامه بطریق یشوع یهب دوم گفته شد شیرین برای انتقام مرگ شوهر و پسرش مردانشاه، قباد دوم (شیرویه) را مسموم کرد. این متن از آنجا که با روایت رویدادنامه سيعرت یکسان است، از اهمیت بیشتری برخوردار است. رویدادنامه سيعرت متن تاریخ‌شناختی ناشناسی، نوشته پیروان مسیحیت سریانی غرب یا یعقوبیان در محافل حمایت از تک‌طبیعت‌گرایی است. منشأ این دو متن از دو جامعه متخاصم است، اما هر دو، رویداد مشابهی را روایت می‌کنند. افسانه سیاه‌نمایانه مسموم‌کننده بودن شیرین، الهام‌بخش داستان مسموم شدن شیرویه توسط ملکه بود. اغلب در ادبیات فرهنگ شرق اشاره می‌شود که ملکه بیوه به زن شرور ظالمی تبدیل شد که از روش‌های شیطانی برای انتقام استفاده می‌کرد. در ادبیات، زنانی که در زندگی اجتماعی شرکت داشتند و تأثیر آنها بر قدرت، امری منفی تلقی می‌شد. گذشته از زمینه فرهنگی، موضوع وقتی واقعاً حیرت‌انگیز به نظر می‌رسد که دو عامل را در نظر بگیریم. شیرین در حقیقت یک

مسیحی بود که صریحاً وفاداری خود را به این دین اعلام می کرد و به حمایت از دیگر مسیحیان مشهور بود. وی از موقعیت خود در دربار برای ارتقای مسیحیان به مناصب اصلی استفاده کرد، موقعیت‌هایی که در دوره قبل، در دسترس آنها نبود. حاکمان عرب (مسلمان) که بعدها روی کار آمدند، چندان روی خوشی به مسیحیان نشان نمی دادند و بنابراین انتظار می رود که مسیحیان دلتنگ آن زمان‌هایی شده بوده باشند که خواهر دینی آنها، یکی از مهمترین شخصیت‌های شاهنشاهی بود و مسیحیان اجازه داشتند آزادانه در زندگی اجتماعی شرکت کنند. ثانیاً، غروب آفتاب امپراتوری پارس مقارن با آغاز حمله اعراب بود. در قرن ۹، پس از یک دوره تساهل و تسامح نسبی، آزار و اذیت مسیحیان آغاز شد و نقش آنها در اداره و به طور کلی در جامعه، به آرامی به حاشیه رفت. از این منظر، تاریخ شیرین باید سوسوی امیدی باشد، نمادی از رویای یک حکومت مسیحی که خاور نزدیک و خاورمیانه را زیر نگین می آورد. با این حال، کاملاً برعکس، داستان شیرین به افسانه‌ای سیاه تبدیل شد. چرا؟ به نظر می رسد که این واقعیت را می توان به عوامل مختلفی نسبت داد. نگرش منفی مسیحیان به شیرین به علت ناخوشنودی رایج در آن زمان، از حضور زنان در اجتماع بود. همانطور که قبلاً ذکر شد، در نوشته‌های منشأ گرفته از شرق، زنانی که قدرت را به دست می آوردند، همیشه محل مناقشه و شر شمرده می شدند، که چکیده این طرز فکر را می توان در عبارت «مرد کشور را می سازد و زن آن را ویران می کند» دید.

بگذارید موضوع دیگری را مورد بحث قرار دهیم، یعنی نگرش جوامع مسیحی نسبت به روابط بین کلیسا و قدرت غیرکلیسایی، که نقش تعیین کننده‌ای در ترسیم تصویر شیرین در شرح زندگی قدیسین سریانی بعدی داشت. این عامل برای نقش شیرین در تاریخ هر دو کلیسای موجود در شاهنشاهی ایران صادق بود. نقشی مهم و

تعیین‌کننده اما به همان اندازه پیچیده و نامطمئن. درست است، شیرین از برادران دینی‌اش مراقبت می‌کرد. با این حال، هر دو کلیسا، این ضرب‌المثل قدیمی لهستان را تجربه کردند: «بر مرحمت شاهان تکیه نتوان نمود.»

اولین جامعه مورد حمایت شیرین، یعنی کلیسای آسوریان شرق، در ابتدا از کمک و پشتیبانی این قدرت غیرکلیسایی، هم از نظر تبلیغی (مداخلات شاه در شبه‌جزیره عربستان به نام مسیحیان) و هم از نظر مالی برخوردار بودند. تعداد زیادی از سریانی‌ها در دربار مشغول به کار شدند و علاوه بر مشاغل مانند پزشکی، که از قبل در دسترس مسیحیان بود، موقعیت‌های جدید زیادی نیز به دست آوردند. آنها به آرامی راه خود را به سوی مناصب دولتی هموار می‌کردند. نام‌های تعدادی از مسیحیانی را که به عنوان افسران ارشد دربار منصوب شده‌اند می‌دانیم. با این حال، هنگامی که بر سر حنانه، مدیر مدرسه نصیبین، که به تبلیغ مسیحیت کالسدونی (خالکدونی) می‌پرداخت، اختلافی رخ داد و برخی از شاگردانش و اسقف شهر به این اقدام او اعتراض کردند، مقامات کشوری تصمیم به اخراج این اسقف گرفتند. اجازه دهید بررسی دقیق‌تری از این داستان به عمل آوریم.

حنانه حذیبی (آدیابنه‌ای) (۵۷۱-۶۱۰م) شاگرد ابراهیم بت ربانی بود. حنانه به عنوان شارح و مدیر مدرسه نصیبین، همچنان به تبلیغ آنچه که سلفش انجام می‌داد، ادامه داد. حجم نوشته‌های او (با دو نامه کوتاه و چند نقل قول که تا زمان حاضر باقی مانده‌است) واقعاً چشمگیر بود. نگرش‌های مسیحی او شبیه سنت یونانی و بیزانس بود. برخی از شاگردان در نصیبین به این امر اعتراض کردند، به ویژه الیاس که یک مدرسه رقیب تأسیس کرد. در آن زمان، سبریشوع، دانش‌آموخته مکتب نصیبین و شاگرد

ابراهیم کشکری، علی‌رغم مخالفت اسقف‌ها، به عنوان جاثلیق جدید منصوب شد. او بلافاصله شورایی تشکیل داد و مخالفان تئودور مپسوهستی را مردود و ملعون اعلام کرد. اسقف جدید نصیبین، گریگوری، صریحاً نوشته‌های حنا‌نه حذیبی را مخالفت با سنت شارحانه انطاکیه نامید و محکوم کرد. حنا‌نه از سبریشوع جاثلیق که با تکفیر مخالف بود درخواست کمک کرد، اما با وجود این، اسقف‌های دیگر از این تکفیر پشتیبانی کردند. در همین حین شیرین تصمیم عجیبی گرفت. هنگامی که ناآرامی‌ها در نتیجه تصمیم اسقف‌ها آغاز شد، سبریشوع، در تلاش برای کاهش تنش‌ها، اسقف (گریگوری) را برکنار کرد، که نتیجه عکس داد.^۱ وقتی بطریق (سبریشوع)، تئودور مپسوهستی را به عنوان شارح اعظم قبول داشت و تفاسیر مخالف با سنت انطاکیه را رد می‌کرد، منطقی می‌بود که از اسقف حمایت کند نه از مدیر مدرسه! با این حال، سبریشوع کاملاً برعکس عمل کرد. تصمیم وی منجر به مداخله مقامات کشوری شد و به اسقف گریگوری دستور داده شد که حنا‌نه را به حال خود بگذارد و نصیبین را ترک کند.

این اقدامات جاثلیق را شاید بتوان بخاطر فعالیت‌های شیرین دانست. تصمیمات وی تحت تأثیر جبرائیل سنجاری، پزشک سلطنتی قرار داشت که با جاثلیق سبریشوع مخالف بود، چون با دو زن کافر (غیرمسیحی) ازدواج کرده بود و بخاطر آن تکفیر شده بود و جاثلیق علی‌رغم تلاش شیرین، از لغو تکفیر خودداری کرده بود. پس از آن، جبرائیل سنجاری به یک تک‌طبیعت‌گرای دوآتشه تبدیل شد. (توجه داشته باشید که رویدادنامه سربانی ادعا می‌کند که او ابتدا به کلیسای یعقوبی تغییر مذهب داده و سپس ازدواج کرده است. به عبارت دیگر، نوشته‌های بعدی یعقوبیان نقش

^۱. The Chronicle of Seert, Patrologia Orientalis IV/3, V/2, VII/2, XIII/4.

جبرائیل را منفی جلوه داده‌اند تا خاطره ناخوشایند رسوایی کلیسای یعقوبی در حمایت از یک شخص دوهمسره را کمرنگ کنند. تغییر عقاید مذهبی و عضویت کلیسایی جبرائیل، مشخصاً دلیل حمایت وی از حنا‌نه بود، کسی که پنهانی از آموزه‌های سنت انطاکیه انتقاد و از تفاسیر اسکندریه حمایت می‌کرد. کاری که او را به تک‌طبیعت‌گرایان نزدیک می‌ساخت. گرچه عده زیادی از پژوهشگران معاصر، بر اساس نوشته‌هایی که از حنا‌نه تاکنون باقی مانده است، وی را به مسیحیت کالسدونی نزدیک می‌دانند. راستگرا (ارتدوکس) بودن نوشته‌های حنا‌نه بیشتر از زاویه دید تفاسیر مکتب نصیین و کل سنت کلیسای شرق، معنادار است، که دو‌طبیعت‌گرایی کالسدونی را بیشتر نزدیک به تک‌طبیعت‌گرایی اسکندریه تصور می‌کنند تا به خود. با این حال، حمله به تفاسیر انطاکیه و حامیان آن: تئودور، دیودوروس یا نسطوریوس و زیر سوال بردن نقش آنها، اولین گام در راستای تغییر جهت اعتقادی کلیسای شرق بود. تصمیم شورا در تکفیر جبرائیل، به جهت نفوذ وی بی‌اثر شده بود. اکثر شاگردان، مدرسه را ترک کردند. این واقعه در دوران جاثلیقی سبریشوع اتفاق افتاد. برخی از شاگردان به مدرسه رقیب که توسط الیاس (بت سده) در نصیین تأسیس شده بود، رفتند، بقیه به جبل ایزلا یا به مدرسه بلط نقل مکان کردند یا به شهرهای مختلف ایران سفر کردند و در آنجا ایده مدارس مشابه مدرسه نصیین را تبلیغ کردند.^۱ تنها تعداد کمی از شاگردان، به مدرسه اصلی نصیین وفادار ماندند.

در این میان، نعمان سوم، پادشاه عرب که البته روابط خوبی با شاهنشاه ساسانی نداشت (وی از حمایت از خسرو پرویز در جریان قیام، خودداری کرده بود) به

^۱. به این ترتیب بود که سیستم آموزشی سوریه توسعه یافت که تا حدود زیادی به بقای مسیحیت در سوریه تحت سلطه اسلام کمک کرد.

دست سبریشوع، غسل تعمید یافت. پادشاه عرب بر اثر کودتایی به اشارت دربار ایران (بنابه روایت الیاس نصیبینی) درگذشت، که این واقعه روابط بطریق با دربار را دستخوش التهاب کرد. اگرچه شاهنشاه به درخواست بطریق، از طرح شیرین برای بازسازی صومعه تیسفون حمایت کرد، اما بلافاصله پس از مرگ سبریشوع، این صومعه به یعقوبی‌ها داده شد. یکی دیگر از بناهایی که احتمالاً ملکه دستور ساختش را داد، صومعه‌ای در حلوان بود که بدون ذکر نام ملکه، از طریق توماس مرگابی به شیرین منتسب بود. این یکی دیگر از عناصر جذاب داستان همسر شاهنشاه است. حذف شدن نام او بسیار معنی‌دار است. طبق سنت، نام بنیانگذاران همیشه ذکر می‌شد و حذف عمدی نام، بیانگر نگرش انتقادی نسبت به آن فرد است. شمطا، پسر یزدین، وزیر دارایی، کتاب‌های مذهبی را در ادسا جمع کرد تا به صومعه اهدا شود. در ابتدا، صومعه قرار بود محلی برای بزرگداشت سرگیوس قدیس باشد، که آن را به شیرین پیوند می‌دهد و بنیانگذار بودن او را تأیید می‌کند.

پس از درگذشت سبریشوع در ایران، به طور سنتی شورایی در تیسفون تشکیل شد. اکثریت اسقف‌ها طرفدار جاثلیق شدن گریگوری کشکری بودند که در آن زمان از شهر نصیبین تبعید شده بود. آنها توانستند شاه را متقاعد کنند که از گریگوری حمایت کند، اما گریگوری باعث نارضایتی شیرین شد، زیرا ملکه می‌خواست گریگوری را با پزشک سلطنتی آشتی دهد، اما گریگوری حاضر به انجام این کار نشد. ملکه، گریگوری فراتی را برای منصب جاثلیقی پیشنهاد داد و از این مزیت که شورای اسقف‌ها در کاخ او تشکیل شده بود استفاده کرد. طبق گزارش رویدادنامه سيعرت، اسقف‌ها تصمیم گرفتند که گریگوری را به جاثلیقی انتخاب کنند اما مشخصاً بیان نکردند کدام گریگوری، و سپس رای خود را به دربار فرستادند. شیرین از این

ابهام نام استفاده کرد و گریگوری فراتی را معرفی کرد. پادشاه ناراضی بود و با اکراه از نامزد منتخب حمایت کرد، و بعداً از حيله‌های همسرش مطلع شد و به بطریق جدید دستور داد که در ازای کتاب‌های مذهبی که در جنگ دارا ضبط شده بود، مبلغ زیادی بپردازد. بعلاوه، پس از مرگ گریگوری، خسرو وقایع انتخابات قبلی را فراموش نکرد و از موافقت با انتخاب جاثلیق جدید خودداری کرد. بابای کبیر، به عنوان مدیر ارشد، امور اجرایی را به دست گرفت. در آن زمان، در دربار شایعاتی مبنی بر معرفی یک تک‌طبیعت‌گرا به عنوان جاثلیق مطرح شد. آیا این فقط شایعه‌ای بود که سالنامه‌نویسان نوشتند؟ چند واقعیت را می‌توان در تایید چنین وضعیتی نقل کرد. بعلاوه، ممکن است سیاست‌های عمده‌ی دولت باشد که در تصمیمات بعدی هم بازتاب پیدا کرده است. شیرین از مطران ماروت تکریتی، که بالاترین مقام تک‌طبیعت‌گرایان ایران بود دعوت کرد تا از صومعه‌های آسوریان در پایتخت یعنی شهر تیسفون دیدن کند و مراسم مقدس (نیایش‌سرای) سریانی به شیوه یعقوبی خود را در آنجا معرفی کنند. تا پیش از مرگ خسرو دوم و زمانیکه شیرین قدرتش را از دست بدهد، نه انتخاب جاثلیق جدید اتفاق افتاد و نه صومعه به کلیسای شرق بازگشت.

پس از شورش فوکاس، خسرو دوم وارد جنگ با امپراتوری بیزانس شد و در ابتدا موفق شد قلمروهای مهمی را به دست بیاورد. لطفاً توجه داشته باشید که اکثر یعقوبیان ایران، تبعیدیانی بودن که توسط خسرو اول، انوشیروان، از انطاکیه کوچانیده شده بودند. جنگ‌های جدید تعداد پیروان کلیسای یعقوبی را افزایش داد و عدم وجود اقدامات متقابل از طرف کلیسای شرق، باعث شد جذب اعضای جدید برای یعقوبیان آسانتر شود. همچنان که نبرد نظامی در سرزمین‌های تازه به دست آمده، ادامه داشت، شاه دستور اخراج اسقف‌های کالسدونی را صادر کرد و به جای آنها اسقف‌های

یعقوبی (بطریق میکائیل سوری که یعقوبی بود) جایگزین شدند. ادعا شد که مردم محلی ادسا از پذیرش اسقف «نسطوری» خودداری می‌کنند و نماینده یعقوبی لازم است. به نظر می‌رسد که این اقدام از سوی دربار و روحانیون ارشد یعقوبی سازمان یافته باشد. از سال ۶۰۹ م شاه به طور منظم تلاش می‌کرد تا اسقف‌ها را در سرزمین‌های تازه فتح شده تعویض کند: ملکایی‌ها و نسطوریان را برکنار و به جای آنها یعقوبیان یا دست‌کم اسقف‌های وفادار به شاه و طرفدار تک‌طبیعت‌گرایی را منصوب می‌کرد.

آن به اصطلاح، شورای کلیسای ایرانیان تحت توجهات ویژه شاه، قرار بود کلیسای متحد از کلیه جوامع مسیحی در کل قلمرو شاهنشاهی، اعم از بومی و سرزمین‌های تازه‌فتح‌شده در جنگ با امپراتوری بیزانس، ایجاد کند. با وجود این، منابع تاریخی در این زمینه بسیار اندک است و این وقایع فقط در نوشته‌های یک مورخ ارمنی آمده که اسقفی است که چندین دهه بعد زندگی می‌کرده است.^۱ پس از فتح اسکندریه، شاه اعلامیه‌ای عمومی داد که تا زمانی که کلیسای شرق، آموزه‌های نسطوریوس را رد نکند، جاثلیق جدیدی انتخاب نخواهد کرد. این اعلامیه به طور ضمنی تهدیدی بود مبنی بر اینکه ممکن است مقامی خارج از کلیسا، در رأس این نهاد قرار بگیرد. در همان زمان، شاه به دنبال تشکیل اتحادیه‌ای از کلیساهای اسکندریه، ارمنستان و یعقوبی بود که به طور رسمی در سال ۶۱۵ م ایجاد شد (اتحادیه بین کلیسای ارمنستان و مصر). این اقدامات ظاهراً به دستور شاهنشاه انجام گرفته است. او می‌خواست کلیسا را تابع خود کند و علاقه‌ای به بحث‌های الهیاتی نداشت. پس از مرگ جبرائیل سنجاری، نفوذ تک‌طبیعت‌گرایان کم‌رنگ شد. چند واقعه دیگر تنش در روابط شاه و یعقوبیان را آشکار کرد، هنگامی که آناستوسیوس دوم انطاکیه‌ای، بطریق

^۱ وی در شورای کلیسای سال ۶۴۵ م در Dwin شرکت داشته است.

تک طبیعت گرا، طبق قوانین موجود سعی در انتصاب اسقفی در قلمرو خود داشت، ساموئل، مطران تکریت، نامزد خود را معرفی کرد. شاه از شخص دوم حمایت کرد و بطریق مجبور به عقب نشینی شد. پس از مرگ ساموئل در سال ۶۲۴م، شاه اجازه نداد مطران دیگری منصوب شود و کلیسای یعقوبی هم (مانند کلیسای آسوریان) برای انتصاب نماینده خود در پایتخت، باید تا زمان مرگ شاه صبر می کرد. مشکل دیگر این بود که درست برخلاف آموزه های سنت کلیسا، این سنت کاملاً نادیده گرفته می شد و سران نیز تابع بودند. این حوادث نگران کننده بود و بعلاوه، پس از حمله هراکلیوس، امپراتور روم شرقی در سال ۶۲۸م، شاه مالیات جدیدی بر مناطق بومی ایران وضع کرد تا بتواند هزینه های سپاهیان خود را تأمین کند. وی همچنین لوازم کلیسای یعقوبی را ضبط و مصادره کرد. «ماه غسل» به سرعت به کابوس تبدیل شد. نقل قول جالبی از ابن عبری در رویدادنامه سریانی آمده است، که درباره فتح مجدد به دست بیزانس گفته است: خداوند یعقوبیان را از بردگی اعراب آزاد کرد! شاه کاملاً حذف شده است، که به نظر می رسد معنی دار است و نظریه من را تأیید می کند: هر دو کلیسا «درس سختی» از اتحاد با دربار آموختند. شرح بابای کبیر در زندگی نامه گئورگ قدیس، ارادت شهادت طلبانه پیروان کلیسای آسوری به سنت خودشان را نشان می دهد. نمونه آن شهادت گئورگ قدیس است که پس از هشت ماه حبس و شکنجه در ۱۴ ژانویه ۶۱۵م به صلیب کشیده شد. به ملکه اصلاً اشاره ای نشده است در حالی که منابع ارمنی -مقارن این زمان، شیرین را ملکه ای وارسته توصیف می کنند.

¹. Gregorii Barhebraei Chronicon ecclesiasticum (1872). ediderunt, latinitate donarunt annotationibusque theologicis, historicis, geographicis et archeologicis illustrarunt J. B. Abbeloos et T. J. Lamy, Lovanii vol. 1, p. 274.

نتیجه‌گیری نهایی به شرح زیر است. یک عنصر، مشترک است - هر دو جامعه مسیحی دیر یا زود متوجه شدند که دین دولتی هم یک فرصت است و هم یک تهدید. هر جامعه مسیحی، آباء کلیسا را به یاد می‌آورد که با دخالت دربار امپراتوری روم، شغل الهیاتی آنها مختل شد. در آن زمان همه جوامع مسیحی مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند. پیامدهای اتحاد نزدیک بین دو نهاد، در امپراتوری بیزانس به وضوح قابل مشاهده بود. به عبارت دیگر، هر کلیسایی می‌دانست که اتحاد با قدرت غیرکلیسایی، نه تنها از نظر آموزه‌ها بلکه از نظر اخلاقی، به سازش‌های گسترده‌ای نیاز دارد. همان مشکلات در نسخه ایرانی این اتحاد هم ظاهر شد. ملکه شیرین نیز از این تأثیر به دور نماند و از این پس از منظر منفی به او نگریسته می‌شد. مسلمانان و زرتشتیان او را زنی قابل توجه و با اراده قوی می‌دانستند که می‌تواند در سرنوشت کشور تأثیر بگذارد. او به عنوان شخصیتی استثنایی و برجسته ظاهر شده بود. مسئله تأثیر وی بر کلیسا از اهمیت ثانوی برخوردار بود. برخی از مسلمانان از قبل با مفهوم ادغام قدرت مذهبی و غیرمذهبی آشنا بودند. موقعیت شیرین و اقدامات وی در دربار ظاهراً غیربحث‌برانگیز تلقی می‌شد. تبعیت مسیحیان از دولت غیردینی باعث شد که ملکه هرچه بیشتر به چشم بیاید. بنابراین او به یک افسانه تبدیل شد.

از طرف دیگر، مسیحیان مشرق‌زمین یاد گرفتند که جدا از قدرت غیرکلیسایی زندگی کنند. در فاصله قرن‌های ۷ تا ۱۲، آنها موفق شدند روابط کمابیش دوستانه‌ای با خلافت برقرار کنند. درست است که آزار و شکنجه‌هایی صورت گرفت. با این حال، بستگی زیادی به روابط شخصی داشت. در زمان پادشاهی ایرانیان هم اوضاع کمابیش مشابه بود. با این حال، آموزه‌های دینی، بسیار کمتر مورد دخالت قرار گرفت. اگر

اختلاف اعتقادی پیش آمد، مربوط به دفاع از ایمان، عهد مسیحیت بود. به طور متناقضی، کلیساهای مسیحی بسیار آسوده تر بودند.

کتابشناسی

- طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری

- Das Buch der Synhados, Oder (1975). Synodicon orientale. Die Sammlung der Nestorianischen Konzilien, zusammengestellt im neunten Jahrhundert. Nach der Syrischen Handschrift, Museo Borgiano 82, der Vatikanischen Bibliothek, übersetzt und erläutert, mit kritischen und historischen Anmerkungen, Namen- und Sachregistern [von] O. Braun, Amsterdam.
- Die von Guidi herausgegebene syrische Chronik (1893). übersetzt und commentiert von T. Nöldeke, Wien, p. 10 (Sitzungsberichte Kaiserliche Akademie der Wissenschaften in Wien, 128).
- Evagrius Scholasticus, Book 6
- Gregorii Barhebraei Chronicon ecclesiasticum (1872). ediderunt, latinitate donarunt annotationibusque theologicis, historicis, geographicis et archeologicis illustrarunt J. B. Abbeloos et T. J. Lamy, Lovanii, vol. 1
- The Chronicle of Seert, Patrologia Orientalis IV/3, V/2, VII/2, XIII/4.
- Thomas of Marga, Book of Governors
- Version of Isho Yahba II and The Chronicle of Seert.

- W. Baum, Shirin. Christian, queen (2004). *myth of love*. A woman of late antiquity. Historical reality and literary effect, Piscataway.

The legend of Shirin in Syriac sources. A warning against caesaropapism?

Abstract

Why was Syriac Christianity not an imperial Church? Why did it not enter into a relationship with the authorities? This can be explained by pointing to the political situation of that community. I think that one of the reasons was bad experiences from the time of Chosroes II.

Keywords: Shirin. Syriac sources, Chosroes II, Sasanian, Christianity.